

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه نکات آیه شریفه «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ...»

از دیگر نکاتی که از این آیه شریفه استفاده می شود این است که لاجرح اختصاص به عنوان نفی ندارد، بلکه جنبه اثباتی هم دارد. اگر استدلال به این آیه فقط به قسمت «لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» مربوط باشد، مثل «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» می شود؛ یعنی لسانش، لسان نفی می شود. بیان عمده کسانی که قائل اند لاجرح فقط توانایی رفع و نفی حکم حرجی دارد، این است که لسان دلیل لاجرح، لسان نفی است.

در این صورت، اگر یک حکمی حرجی شد، شارع آن حکم حرجی را بر می دارد. اگر ما باشیم و لسان نفی، به این معنا و نتیجه می رسم؛ اما در آیه تیمم - مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمُ مِنْ حَرَجٍ - این احتمال ذکر شد که لاجرح صلاحیت اثبات حکم را نیز دارد؛ یعنی شارع به ملاک لاجرح، کیفیت آسانی را ذکر فرموده است؛ اما در این آیه شریفه - يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ - دو قسمت وجود دارد.

یک زمان می خواهیم ادعا کنیم که در قواعد شریعت، دو قاعده داریم؛ یکی قاعده لاجرح و دیگری قاعده یسر؛ یعنی بگویم ما دو معنی و مفهوم داریم: یک مضمون این است که در شریعت اگر حکمی به حد حرج رسید، برداشته می شود (قاعده لاجرح).

اما قاعده یسر می گوید احکام بر ملاک یسر پیش می رود؛ یعنی اگر در موردی، دو نوع عمل در شریعت باشد، یکی به صورت آسان و دیگری به صورت مشکل، با استناد قاعد یسر - يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ - بگوئیم فقیه می تواند بگوید حکم و موردی که مطابق با آسانی و یسر است، بعنوان حکم شرعی باشد. آیا دو قاعده داریم؟

آن مقداری که کلمات را تتبع کردیم، چنین مطلبی وجود ندارد.

بنابراین، این آیه شریفه هم لسان اثباتی دارد و هم لسان نفی. قسمت اول آیه «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ» است و قسمت دوم «وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» است. بزرگانی که می گویند لاجرح فقط جنبه نفی دارد، ذهنشان بیشتر به «ما عليكم في الدين من حرج» معطوف است و می گویند لاجرح صلاحیت اثبات حکم ندارد. حال، با این آیه شریفه چه می کنند؟ با توجه به مقدمه ای که عرض کردم مبني بر آنکه دو قاعده نداریم و فقط قاعده لاجرح است؛ بزرگانی هم که برای لاجرح به این آیه استدلال کرده اند، به قسمت دوم آیه - وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ - استدلال نمی کنند، بلکه به مجموع این دو استدلال کرده اند.

نتیجه این می شود که ما می خواهیم بگوئیم از ادله این معنا استفاده می شود که در باب لاجرح، فقط شارع یک بیان نفی و

رفعي نسبت به احکام حرجي ندارد.

البته مسلم است که اگر حکمی به حدّ حرج رسید، برداشته می‌شود. اما نسبت به این که جای این حکم، چه حکمی گذاشته می‌شود؟ باید گفت «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ» گذاشته می‌شود و معنا پیدا می‌کند. ولی نکته‌ای که وجود دارد این است که اگر در موردی سه چهار احتمال دادیم، آیا فقیه می‌تواند بگوید در این مسأله، سه چهار احتمال وجود دارد؟ جواب آن است که ما نمی‌توانیم بگوییم با «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ» آن حکمی که از همه آسان‌تر است، باید انتخاب شود. آن‌چه ما ادعا می‌کنیم و به نظر ما مطابق با ادله و مقتضای ادله است، این است که با لاجرج علاوه بر نفی، حکم آسان هم باید ثابت شود. اما این که حکم یسر به چه نحوی ثابت می‌شود؟ این را نمی‌توانیم به نحو کلی و ضابطه کلی ارائه دهیم.

به نظر می‌رسد که اگر در فقه مواردی که وجود دارد را بررسی بفرمایید، یکی از کارها و پژوهش‌هایی که راجع به لاجرج باید انجام گیرد، این است که مواردی که به لاجرج استدلال شده است را بررسی کنیم، ببینیم آیا اصلاً در بین فقها قدیم و حديثاً موردی که برای اثبات یک حکم به لاجرج استدلال کرده باشند، وجود دارد؟

به ذهن ما می‌آید که به صورت اجمال وجود دارد. البته باید پیدا کرد و نحوه استدلال آنها را دید. پس، آن‌چه که می‌خواهیم عرض کنیم این است که به مقتضای این آیه شریفه، لاجرج فقط جنبه نفی ندارد، بلکه جنبه اثباتی نیز دارد. البته از فتاوا و روش اجتهادی عامّه استفاده می‌شود که آنها مسلم می‌دانند تمام ترخیص‌هایی که در شریعت وجود دارد، تمام مواردی که از باب اضطرار است، مثل جواز اکل میته و...، همه طبق قاعده لاجرج تنظیم می‌شود. هم‌چنین موارد دیگر مثل نسیان، اگر کسی در نماز چیزی یادش رفت، می‌گویند نمازش صحیح است لقاعده لاجرج؛ موارد خطا، موارد اضطرار و موارد دیگری که داریم؛ اما ما به این صورت نمی‌پذیریم. به هر صورت، در فقه ما خیلی راجع به این موضوع بحث نشده است.

آیه 286 سوره مبارکه بقره

آخرین آیه‌ای که برای لاجرج استدلال شده، آیه 286 سوره بقره است. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا... رَيْنًا وَلَا تَحْمِلُ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا... وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا». در این آیه شریفه سه قسمت وجود دارد: قسمت اول: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» است؛ قسمت دوم: «رَيْنًا وَلَا تَحْمِلُ عَلَيْنَا إَصْرًا» است؛ اصر به معنای ثقل، شدائد است؛ تکلیف شاق را اصر می‌گویند. قسمت سوم نیز «وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» است.

احتمالات موجود در آیه

برخی از بزرگان مثل مرحوم نراقی در «عوائد الایام» و مرحوم بجنوردی در «قواعد فقهیه» - که از مرحوم نراقی تبعیت کرده است - برای لاجرج به هر سه قسمت آیه استدلال کرده‌اند. برخی دیگر نیز فقط قسمت دوم را بعنوان دلیل قاعده لاجرج قرار داده‌اند. اما معنای اجمالی آیه شریفه: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا - خداوند کسی را تکلیف نمی‌کند مگر به اندازه وسعش؛ مشهور و سعه را به معنای طاقت معنا کرده‌اند. لذا، در اصول وقتی می‌گویند یکی از شرایط تکلیف قدرت است، این آیه شریفه را نیز متعرض می‌شوند؛ بدین صورت که همان طور که عقل (عقل قطعی) حکم می‌کند تکلیف ما لایطاق قبیح و ممتنع است، خود شارع هم فرموده است: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا». اگر آیه را این‌گونه معنا کردیم، ارتباطی به لاجرج پیدا نمی‌کند. چه آن‌که در لاجرج می‌خواهیم بگوییم یک فعلی که مقدور است (نه غیر مقدور)، اما انجامش برای مکلف حرجی است، شارع آن را

برداشته است. پس، اگر وسع را به معنای طاقت و قدرت معنا کردیم، از محل استدلال خارج می شود.

از همین جاست که مرحوم میرفتاح صاحب کتاب عناوین - (کتابی است که بسیار پرمطلب و دقیق است؛ و در دو جلد انتشارات جامعه مدرسین آن را تجدید چاپ کرده است). - می فرماید: تعجب می کنم از این که مرحوم نراقی در «عوائد» این آیه شریفه را در عنوان ادله لاجرح قرار داده است.

مرحوم طبرسی در کتاب «احتجاج»، جلد اول، صفحه 222 روایتی را بعنوان حدیث قدسی نقل می کند که در ذیل این آیه شریفه خداوند فرموده است: **ذلک حکم فی جمیع الأمم ان لا اکلف خلقاً فوق طاقتهم؛ خلق را فوق قدرتشان تکلیف نمی کنم.** یا در صحیح هاشم - در «کافی» جلد اول - آمده است: **الله اکرم من ان یکلف الناس ما لا یطیقون.** البته مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» وسع را بعنوان یک قول قیل، به «یسر» معنا کرده است. **لا یُکَلَّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا**، قیل: **أی یسرها.** بله، اگر بتوانیم وسع را به «یسر» معنا کنیم، مثل **یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ** می شود؛ و لکن در هیچ کتاب لغوی ندیدیم که وسع را به یسر معنا کرده باشند.

اکثر لغویین می گویند: **وسع أي الطاقة، وسع أي القدرة، وسع أي الجده؛** یعنی تمکن. پس چون اکثر لغویین وسع را به معنای طاقت و قدرت معنا کرده اند، به نظر می رسد که در ما نحن فیه، نمی شود به این قسمت از آیه استدلال کرد. قسمت دوم آیه **«رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا»** است. اولاً این قسمت دعا است. بر حسب آنچه که در شأن نزول این آیه شریفه آمده، مشافهه ای است که پیامبر (ص) در لیلۃ المعراج با خداوند تبارک و تعالی داشته و روایات مفصّلی هم در ذیل این آیه آمده که پیامبر تقاضا و دعا می کرد و خداوند اجابت می کرد.

در ذیل آیه شریفه دارد که پیغمبر (ص) فرمودند: **«لما انتهیت الی سدرۃ المنتهی فقلت رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نُسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا -** اگر یادمان رفت یا خطا کردیم ما را مؤاخذه نکن - **قال الله تبارک و تعالی لا أؤاخذک. قلت رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا -** خدایا اصر و ثقلی که بر امم گذشته قرار دادی، بر ما قرار نده؛ خداوند فرمود: **- لا أحمک. قلت رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ؛** قال اعطیتک ذلک لک ولأمتک - من به تو و اُمت تو همین را که الآن خواستی اعطا کردم. اصر در این جا توسعه دارد؛ نه این که بگوییم مراد فقط همان اصری بوده که در امم گذشته بوده است. پیامبر عرض می کند: **لَا تُحَمِّلْ عَلَيْنَا إِصْرًا؛** هیچ اصری را بر ما قرار نده؛ بر اُمت ما هیچ سنگینی، ثقل به معنای ذنب و شدائد قرار نده. این مقدار از آیه کاملاً مفید برای مدعا است. پیامبر دعایی کرده، خداوند هم استجابت کرده است. معنایش این است که در دین اصری وجود ندارد؛ حکم شاقی وجود ندارد و اگر در جایی دیدیم حکمی، عنوان حکم شاق دارد، بر حسب این آیه نباید بعنوان دین باشد.

کلام مرحوم طبرسی

مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» فرموده است: در اینجا دو وجه وجود دارد؛

احتمال اول آن که **لا تحمل علينا عملاً نعجز عن القيام به؛** یک عملی که ما عاجز از قیام به آن هستیم، که مانند **«لا یُکَلَّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا»** می رود روی قدرت. معنای دوم که صحیح نیز می باشد آن است که **لا تحمل علينا ثقلاً؛** **أی لا تشدد الأمر علينا؛** بر ما خیلی مسائل را مشکل نکیر. آنچه که تحملش برای ما سنگین است، آن را برای ما قرار نده. در این صورت، با **«لَا تُحَمِّلْ عَلَيْنَا إِصْرًا»** یکی می شود و تکرار آن است.

احتمال دوم این است که «لا تَحْمَلْنَا» را به عذاب اخروي معنا کنیم؛ بگوئیم «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا» به شدائد دنیویه مربوط است؛ یعنی ر دنیا تکلیف و مشکل برای ما قرار نده. اما «رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»، یعنی ما را مستحقّ عذاب اخروي که طاقتی برای او نداریم، نکن. به نظر می رسد احتمال دوم درست است که «لَا تُحَمِّلْنَا» مربوط به عذاب اخروي شود. پس، قسمت وسط آیه «لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا» نیز یکی از ادله بسیار خوب برای قاعده لاحرج است.

روایات مربوط به قاعده لاحرج

در ضمن آیات اکثر روایات را خواندیم؛ اما چند روایت باقی مانده که آنها را بیان می کنیم و این بحث تمام می شود.

اولین روایت، روایتی است که در جلد دوم وسائل الشیعه، حدیث سوم، باب 50 از ابواب نجاسات، وجود دارد. «شیخ طوسی بإسناده عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی - در جای خود گفته ایم که او دو کتاب به نام های کتاب «جامع و نوادر» دارد. سند شیخ به او نسبت به روایاتی که از کتاب «جامع» نقل می کند، صحیح است؛ اما نسبت به روایاتی که از «نوادر» نقل می کند، موثق است. در هر دو صورت، روایت معتبر است. - قال سألته عن الرجل - روایت مرفوعه است و امام (ع) را ذکر نکرده است؛ لکن چون احمد بن محمد بن ابی نصر از کسانی است که لا ینقل الا عن الامام، از این جهت هم اشکالی ندارد.

از امام معصوم (ع) سؤال کرده است - عن الرجل يأتي السوء فيشتري جبة فرائين يا جبة - جبة به معنای قطعه است. «الاسلام يجب ما قبله»، یعنی یقطع ما قبله. مردی در بازار قطعه پوستی را خریده، پوستی بوده که می خواسته زیر خودش برای نشستن یا نماز بیاندازد. - لا يدري ازکیه هي ام غير زكية - نمی داند آیا این پوست مال حیوانی است که مزکی است یا غیر مزکی؟ از امام (ع) سؤال می کند: - ایصلي فيها؟ - در آن نماز بخواند؟ - فقال نعم - نماز بخواند - ليس عليكم المسألة - بر شما واجب نیست که سؤال کنید مزکی است یا غیر مزکی - ان ابا جعفر (ع) كان يقول ان الخوارج ضيقوا علي انفسهم بجهالتهم - امام باقر (ع) فرموده است که خوارج به خاطر جهالتی که نسبت به دین داشتند، بر خودشان خیلی تنگ گرفتند - ان الدين اوسع من ذلك - دین خیلی وسیع تر از این است. شما وقتی می روید بازار (البته مراد سوق مسلمین است. نه این که هر سوق دیگری باشد) مغازه ای پوست می فروشد، لازم نیست که سؤال کند این زکیه است یا نه؟ و باید حمل نمائی بر این که صحیح و مزکی است و نماز هم می شود در آن خواند.

گفتیم که قاعده لاحرج می تواند دلیل برای اصاله الطهاره و قاعده میسور باشد؛ بر طبق این روایت نیز می تواند دلیل بر سوق مسلمین باشد. یعنی علت این که سوق مسلمین اعتبار دارد، این است که اگر این طور نباشد، حرج پیش می آید. از «ان الدین اوسع من ذلك»، نیز می توانیم مدعایمان را استفاده کنیم که قاعده لاحرج فقط برای نفی حکم حرجی نیست؛ یعنی برای جواز استعمال این پوست، امام (ع) به لاحرج استدلال کرده اند.

روایت دوم، مرسل است؛ اما از مراسلاتی است که می شود به آن اعتماد کرد؛ مرسله صدوق است (مرسلات صدوق دو نوع است. یک نوع این است که به عنوان روی بیان می کند؛ و نوع دیگر آن که آن را اسناد مسلم می دهد؛ یعنی قال (ع). این نوع اسنادات صدوق را ما حجت می دانیم.) «قال سئل علي (ع) اتوضأ من فضل وضوء جماعة المسلمين احب اليك أن يتوضأ من ركو ابيض مخمر - از امیرالمؤمنین (ع) سؤال شده است اگر مؤمنی از آب اضافه ای که مسلمانی با آن وضو گرفته و مقداری باقی مانده است، وضو بگیرد، احب است برای شما یا این که از یک ظرف در بسته دست نخورده است؟ امام (ع) فرمودند: - فقال: لا، بل من فضل وضوء جماعة المسلمين - از همین آب اضافه ای که از وضوی جماعت مسلمین است - فإن احب دينكم الي الله الحنيفية السمحة السهلة - محبوبترین دین شما در نزد خدا، دینی است که آسان باشد.

تأکید آیات و روایات روی این که این دین، دین آسانی است، نکات زیادی را بیان می‌کند. یعنی انصافش این است که نمی‌توانیم بگوییم لاجرم فقط یک حکم حرجی را بر می‌دارد. بعداً که به دلیل عقل هم برسیم، خواهیم گفت بعضی‌ها می‌گویند عقل نیز می‌گوید حرج باید برداشته شود؛ اما این که خداوند مَنّت می‌گذارد، آن است که حکم آسانی را نیز قرار دهد. اگر گفتیم لاجرم امتنانی است، به نظر می‌رسد امتنان آن بیشتر روی جعل حکم آسان است. این تمام آیات و روایات، دو دلیل دیگر مانده است که عرض می‌کنم.